

بحر معنوی

شرح و تفسیر مثنوی معنوی

جلد اول

(ادفتر اول)

www.ketab.ir

عبدالرحیم خواجہ

میرشناس : گواهی، عبدالرحیم، ۱۳۳۲ - Gavahi, Abdolrahim

عنوان قرار دانی : شعر و شاعری

عنوان و نام پدیدآور : شرح و نقد مثنوی معنوی / عبدالرحیم گواهی

مشخصات نشر : تهران: پارسیان، ۱۴۰۰

مشخصات ظاهری : ج

شابک : دوره ۷-۵۴-۶۰۲۸-۶۲۲-۹۷۸-۵۳-۶۰۲۸-۶۲۲-۹۷۸

ج ۲، ق ۴-۵۵-۶۰۲۸-۶۲۲-۹۷۸ : ج ۱، ق ۵۴-۶۰۲۸-۶۲۲-۹۷۸

ج ۲، ق ۵-۵۸-۶۰۲۸-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

موضوع : مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۷۷۲ ق. مثنوی—نقد و تفسیر

Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn Mohammad, 1207-1273 : موضوع

Masnavi— Criticism and Interpretation

موضوع : شعر فارسی—قرن ۷ ق—تاریخ و نقد

Persian poetry — 13th century — History and criticism : موضوع

رده بندی کنگره : PIR5۳۰۱

رده بندی دیویی : ۸۱۳/۱

شماره کتابشناسی ملی : ۷۶۴۵۸۲۸

بحر معنوی

شرح و تفسیر مثنوی

معنوی

جلد اول : دفتر اول

دکتر عبدالحسین کامی

محقق و مترجم : مریم جهانتاب

طراحی صفحه : دکتر ایم

مجله مهرگان

چاپ : مهرگان

صحافی : صداقت

نوبت چاپ : اول، ۱۴۰۰

شمارگان : ۲۳۰ نسخه

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۲۸-۵۳-۰

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۲۸-۵۴-۷

شابک دوره

تهران : خیابان انقلاب، خیابان

۱۲ فروردین، خ وحید نظری،

پلاک ۱۰۵، واحد ۲



پارس کتاب

۶۶۹۶۰۸۳۳ / ۶۶۹۶۳۱۳۲

info@parsketab.org

www.parsketab.org

فهرست

پیشگفتار..... ۱۱

سال ۱۳۸۰

۲۳.....	جلسه یکم (۱۳۸۰/۰۹/۲۳)
۳۳.....	جلسه دوم (۱۳۸۰/۰۹/۳۰)
۴۵.....	جلسه سوم (۱۳۸۰/۱۰/۰۷)
۵۷.....	جلسه چهارم (۱۳۸۰/۱۰/۱۴)
۶۹.....	جلسه پنجم (۱۳۸۰/۱۰/۲۱)
۷۹.....	جلسه ششم (۱۳۸۰/۱۰/۲۸)
۹۳.....	جلسه هفتم (۱۳۸۰/۱۱/۰۵)
۱۰۷.....	جلسه هشتم (۱۳۸۰/۱۱/۱۲)
۱۲۱.....	جلسه نهم (۱۳۸۰/۱۱/۲۶)
۱۳۳.....	جلسه دهم (۱۳۸۰/۱۲/۰۴)
۱۴۳.....	جلسه یازدهم (۱۳۸۰/۱۲/۱۰)
۱۵۱.....	جلسه دوازدهم (۱۳۸۰/۱۲/۱۷)

سال ۱۳۸۱

۱۶۵.....	جلسه سیزدهم (۱۳۸۱/۰۱/۲۳)
۱۷۷.....	جلسه چهاردهم (۱۳۸۱/۰۲/۱۳)
۱۸۷.....	جلسه پانزدهم (۱۳۸۱/۰۲/۲۷)
۱۹۹.....	جلسه شانزدهم (۱۳۸۱/۰۳/۳۱)
۲۰۹.....	جلسه هفدهم (۱۳۸۱/۰۶/۲۲)
۲۱۹.....	جلسه هجدهم (۱۳۸۱/۰۷/۰۵)

۲۳۱.....	جلسه نوزدهم (۱۳۸۱/۰۷/۱۹).....
۲۳۹.....	جلسه بیستم (۱۳۸۱/۰۸/۱۰).....
۲۵۱.....	جلسه بیست و یکم (۱۳۸۱/۰۸/۲۴).....
۲۵۷.....	جلسه بیست و دوم (۱۳۸۱/۰۹/۰۹).....
۲۶۵.....	جلسه بیست و سوم (۱۳۸۱/۰۹/۲۲).....
۲۷۹.....	جلسه بیست و چهارم (۱۳۸۱/۱۱/۲۵).....
۲۸۹.....	جلسه بیست و پنجم (۱۳۸۱/۱۲/۰۸).....
۲۹۹.....	جلسه بیست و ششم (۱۳۸۱/۱۲/۱۶).....

سال ۱۳۸۲

۳۰۷.....	جلسه بیست و هفتم (۱۳۸۲/۰۲/۱۹).....
۳۱۳.....	جلسه بیست و هشتم (۱۳۸۲/۰۳/۰۲).....
۳۱۹.....	جلسه بیست و نهم (۱۳۸۲/۰۳/۰۹).....
۳۴۱.....	جلسه سیام (۱۳۸۲/۰۳/۱۶).....
۳۲۹.....	جلسه سی و یکم (۱۳۸۲/۰۳/۲۳).....
۳۳۵.....	جلسه سی و دوم (۱۳۸۲/۰۳/۳۰).....
۳۴۵.....	جلسه سی و سوم (۱۳۸۲/۰۴/۱۳).....
۳۵۳.....	جلسه سی و چهارم (۱۳۸۲/۰۴/۲۷).....
۳۶۱.....	جلسه سی و پنجم (۱۳۸۲/۰۶/۲۸).....
۳۷۱.....	جلسه سی و ششم (۱۳۸۲/۰۷/۱۰).....
۳۷۵.....	جلسه سی و هفتم (۱۳۸۲/۰۸/۰۲).....
۳۸۱.....	جلسه سی و هشتم (۱۳۸۲/۰۹/۰۷).....
۳۸۹.....	جلسه سی و نهم (۱۳۸۲/۰۹/۲۱).....
۳۹۳.....	جلسه چهلم (۱۳۸۲/۱۰/۰۵).....
۴۰۱.....	جلسه چهل و یکم (۱۳۸۲/۱۰/۱۹).....
۴۰۹.....	جلسه چهل و دوم (۱۳۸۲/۱۱/۲۰).....
۴۱۵.....	جلسه چهل و سوم (۱۳۸۲/۱۲/۰۱).....
۴۲۳.....	جلسه چهل و چهارم (۱۳۸۲/۱۲/۲۲).....
۴۲۹.....	جلسه چهل و پنجم (۱۳۸۲/۱۲/۲۸).....

پیشگفتار

به نام آن که جان را فکرت آموخت

ای خدا جان را تو بنما آن مقام کاندر آن بی حرف می‌روید کلام
قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان به دریا‌های خویش

پنجشنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۸ دوست و شاگرد بزرگوارم آقای دکتر مقداد رحیمیان، که چند صباحی است برای کسب دکترای اقتصاد رحل اقامت در کانادا افکنده و هم او، به همراه دوست و شاگرد عزیز دیگرم خانم زهره قاضی میرسعد، در این چند سال اخیر بیشترین زحمت را برای پیاده کردن نوار جلسات درسگفتارهای مثنوی و تنقیح و ویراستاری و آماده‌سازی آنها برای چاپ کشیده‌اند، می‌گویم: آقای دکتر! حالا که شرح و تفسیر سه دفتر اول مثنوی به پایان رسیده، چه خوب می‌شد که شما (تا خودت هستی) [البته این را او بر زبان نیاورد، در دل می‌گفت که من شنیدم!] مقدمه‌ای هم برای چاپ مجلدات درسگفتارهای مثنوی می‌نوشتید که گفتم چشم: فردا صبح که سالروز ولادت فخر عالم، نبی اکرم، محمد مصطفی ﷺ و سبط بزرگوارشان امام جعفر صادق (علیه السلام) است این کار را انجام می‌دهم.

این شد که در سحرگاه جمعه ۲۴ آبان ۱۳۹۸، برابر با ۱۷ ربیع‌الأول ۱۴۴۱ هجری قمری، ابتدا رئوس نکات زیر را یادداشت و سپس تفصیل آنها را به رشته تحریر درآوردم. هرچندکه، به علت تعدد و تنوع زیاد آنها، پس و پیش و مرتب‌کردنشان را بر عهده شما عزیزان می‌گذارم.

(برای سهولت مراجعه و نیز اجتناب از گفتن تعداد زیادی «و همچنین»، «ایضاً»، «علاوه براین»، و غیره، این نکات را - صد البته نه به ترتیب اهمیت و اولویت - شماره‌گذاری می‌کنم).

هرچند که بنظرم، قبل از پرداختن به هر مطلبی و ذکر هر مقدمه دیگری بیان این مطلب، یا پاسخ به این پرسش مقدّر ضروری است که چرا شرح و تفسیر و تحلیل کتاب مثنوی (می‌بینید!) بر خلاف استاد فقیدم مرحوم آیت‌الله محمدتقی جعفری طاب ثراه بنده جرأت نمی‌کنم از واژه نقد استفاده کنم! نقد مولوی و مثنوی و دیوان شمس آن هم توسط اقسام بنده؟) و یا چرا توسط آدمی با بضاعت مزجات علمی بنده؟

در مورد شأن و مرتبت مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، ملقب به رومی/ مولوی، بسیار گفته و نوشته‌اند، که خیلی از آن مطالب را هم استاد جعفری (ره) در جای‌جای بیانات خویش آورده‌اند. اما من می‌خواهم در اینجا تنها به یک نکته از سخن هانری ماسه استاد فقید ادبیات فارسی دانشگاه سوربن فرانسه در هنگام بازنشستگی اشاره کنم که مطلبی قریب به این مضمون فرموده‌اند که در مورد چهار شاهکار ادبیات ایران، آثار فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی، برای سه تایی نخست آنها می‌توان کم‌وبیش موارد معادل و مشابهی در غرب پیدا کرد؛ مثلاً این که فردوسی را با هومر، سعدی را با آناطول فرانس و حافظ را با گوته مقایسه کرد. اما برای مولانا و کتاب مثنوی او هیچ مورد مشابهی در سرتاسر جهان وجود ندارد. مولانا علاوه بر یک متکلم و فیلسوف و حکیم الهی، بدون تردید یک جامعه‌شناس و روانشناس منحصر به فرد است که هرگز همتایی نداشته و نخواهد داشت. حقیقتاً باید گفت باریک الله به این مولاناشناسی یک ادیب خارجی.

راستش خود من هم تا وقتی که سال‌ها شرح ابیات مثنوی را از زبان استاد بزرگوارم آیت‌الله جعفری نشنیده بودم و یا شاید از آن مهمتر این که بخشی از آن ابیات (سه دفتر اول مثنوی) را خودم برای مدت بیست سال شرح و تفسیر و تقلیل نکرده بودم و طعم عمیق معنوی آنها را نچشیده بودم و با تک‌تک ابیات این کتاب «نردبان آسمان» آشنا نشده بودم، بدرستی نمی‌دانستم کتاب مثنوی چه گنجینه‌ی نظیری است؟

نردبان آسمان است این کلام	هر که زان بالا رود آید به بام
نی به بام سقف کان اخضر بُود	بل به بامی کز فلک برتر بُود

اما این که چرا من؟ و وسط این همه شرح و تفسیرهای قدیم و جدید از انواع اقسام افراد گوناگون از قبیل فقیه و فیلسوف و ادیب و متکلم و صوفی و عارف و زاهد و غیره، بنده چه کاره هستم که داعیه مثنوی‌گویی داشته باشم و سخنم ارزش شنیدن و

یاحتمل چاپ شدن - ولو برای چند تا قلندری مثل خودم یا از دوستان و شاگردانم - داشته باشد؟

درست است که بنده خودم جزو هیچکدام از اصناف فقیه و فیلسوف و ادیب و متکلم و عارف و صوفی و نظایر آنها نیستم، لیکن به هر حال، در این زمین و زمانه، با برخورداری از برخی از خصوصیات و شرایط ذیل، از موقعیتی برخوردار شدم که احساس کردم در این اوضاع و احوال دین‌گریزی نسل جوان و قشر تحصیلکرده و دانشگاهی از ایمان و عقیده و دین و مذهب و معنویت، وظیفه دارم که کلاس درسی یا درسگفتاری از این بهترین کتاب درسی عرفان برای جمع کوچکی از خیل دوستان و شاگردانم برگزار کنم. خصوصیات از قبیل:

۱. برخورداری و تخصص در علوم جدید، از مهندسی نفت گرفته تا فوق‌لیسانس مدرسه بازرگانی هاروارد و دکترای ادیان خارجی دانشگاه اوپسالا سوئد؛
۲. قریب ۳۰ سال شاگردی خدمت استاد جعفری و استفاده از دروس فلسفه، فقه، کلام، و تفسیر مشنوی و نهج‌البلاغه (بکمال)؛
۳. حدود ۶۰ سال (از سنین حدود ۵ تا ۷۵ سالگی) توغل در اندیشه دینی و مسائل و مباحث روشنفکری دینی ایران و جهان؛
۴. قریب همین مدت فعالیت علمی / سیاسی / فرهنگی / دینی و مذهبی در کنار افرادی چون مهندس بازرگان، استاد جعفری، دکتر شریعتی و غیره؛
۵. همین مقدار هم آشنایی با قشر جوان و دانشگاهی کشور خودمان و خیلی از کشورهای خارجی و حشر و نشر با دانشگاهیان و آگاهی از شوروشوق‌ها، مطالبات، دغدغه‌ها و دل‌نگرانی‌های اقشار دانشجو و اساتید دانشگاه؛
۶. سرانجام، و شاید از همه مهمتر، توفیق آشنایی و خدمت در بارگاه خانقاه سه نفر از اولیای الهی که بعضی از ایشان را اشیه‌الناس خُلَقاً و خُلَقاً به پیامبر ﷺ می‌دانستم و بی‌هیچ مجامله‌ای در خدمت ایشان بود که بدرستی آموختم خدا و پیامبر کیست و اسلام و قرآن چیست؟ و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام کیانند؟ و عرفان چیست؟ و طریقت و شریعت چگونه راههایی به سوی خدا هستند و الی آخر؟ و باز از همه مهمتر این‌که در عمق جان خورش پی بردم که:

گل عذاری ز گلستان جهان ما را بس زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس
یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم دولت صحبت آن مونس جان ما را بس
از در خویش خدایا به بهشتم مفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس
از طرف دیگر، همه شما عزیزان این روزها شاهد حجم عظیم و روزافزون حمله و
هجوم علیه عرفان و تصوف اسلامی هستید که بعضاً بخاطر برخی تقصیرات و
اشتباهات فکر نشده و شتابزده چند تا درویش نمای افراطی صورت می‌گیرد و بنای
رفیع و جلیل عرفان و تصوف اسلامی، که از مظاهر والای آن در عصر و زمانه ما
بزرگانی چون آیت‌الله خمینی، آیت‌الله طباطبایی و آیت‌الله مطهری بودند، توسط گاهی
چند جوان بظاهر انقلابی یا روزنامه تندرو یا به قول امام(ره) طلبه متحجر و روحانی
متنسک مورد اتهام و انکار قرار می‌گیرد!

کسری ناجی در صدای منحوس بی.بی.سی. فارسی یا فلاحتی در صدای مأمور وی.
ا.ا. به کنار، ببینید گاهی بعضی از فلاسفه و عارف نماهای روشنفکر وطنی، که متأسفانه
بوئی از عرفان عملی و طریقت عرفانی نبرده‌اند و تنها به حفظ چند واژه عرفان نظری
دل‌خوش کرده‌اند، چه بر سر عرفان ناب اسلامی ما آورده‌اند که همچو منی مجبور به
تألیف و جیزه‌ای تحت عنوان «عذر تقصیر به پیشگاه عرفان و تصوف اسلامی»
(انتشارات مولی، ۱۳۹۲) می‌شود! آخر این هم شد حرف حسابی که آن آقای شهره به
تقلید روز روشن در تلویزیون بگوید که به نظر ایشان هر عارفی که فلسفه نداند را
باید برد به اصطبل و در آخور بست؟! چه کنیم که: «ذلک مبلغهم من العلم»!

نکته مقدماتی آخر هم پاسخ به این پرسش محتوم است که حالا چرا شرح و تفسیر
و تحلیل تنها سه دفتر از دفاتر ششگانه مثنوی و نه مثلاً هر شش دفتر آن؟ در نوجوانی
ما مثلی بود که می‌گفت کسی رفت به مغازه‌ای و جنسی را سراغ گرفت و دید و بسیار
پسندید. اما آخرش گفت نمی‌خرم! فروشنده مبهوت پرسید آخر چرا؟ خریدار پاسخ
داد: به هزار و یک دلیل! فروشنده گفت: هزار و یکمین دلیل اش چیست؟ خریدار گفت:
این که پول ندارم! فروشنده هم مأیوسانه گفت همین یک دلیلش کافی است، لطفاً
بقیه‌اش را نفرمایید! حالا حکایت ما است که متجاوز از بیست سال وقت گذاشته‌ایم و
تازه با کلی عجله و فشار تنها سه دفتر از مثنوی را شرح گفته‌ایم و طبیعتاً، در سنین
هفتادوپنج - شش سالگی، دیگر چندان عمری باقی نمانده است که برای سه دفتر

باقیمانده آن برنامه‌ریزی کنیم. اگر خدا خواست باید برای باقیمانده کاری کرد که مرحوم دکتر سیدجعفر شهیدی با شرح مثنوی استاد دکتر بدیع‌الزمان فروزانفر کرد.

غرض نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی‌بینم بقائی
مگر صاحب‌دلی روزی ز رحمت کند در حق درویشان دعائی

اما نکاتی که در آبان‌ماه ۱۳۹۸ به‌عنوان رئوس مطالب مقدمه یادداشت شدند:

۱. به نسخه اصلی مثنوی رمضانی خودم، که بعداً در اوصافش بیشتر خدمتتان خواهم گفت، که مراجعه کردم دیدم شرح سه دفتر اول مثنوی، که اکنون در قالب ۸ جلد و حدود ۵۰۰۰ صفحه شرح و تفسیر پیش‌روی شما است، را از اواخر آذرماه ۱۳۸۰ شروع کرده‌ام و اوایل آبان‌ماه امسال (۱۳۹۸) به‌پایان برده‌ام، یعنی شرح سه دفتر - یا قریب دویست و خرده‌ای صفحه مثنوی قطع رمضانی که در حدود چهارده - پانزده هزار بیت می‌شود، در عرض ۱۸ سال با احتساب سالی حدود هجده جلسه - چون یک‌هفته در میان صبح‌های جمعه جلسه تفسیر مثنوی داریم - می‌شود قریب ۳۳۰ جلسه برای بالای ۲۰۰ صفحه، یا بطور متوسط جلسه‌ای حدود دو سوم صفحه یا حدود ۳۰-۳۵ سطر دو بیتی که خدا وکیلی حجم بالایی است و اگر می‌خواستیم حق مطلب را بیشتر ادا کنیم باید با سرعت یک سوم یا یک چهارم این جلو می‌رفتیم.

۲. از میان انواع مثنوی‌هایی که من در دسترس داشتم، نیکلسن، انقروی، دکتر محمد استعلامی، محمد رمضانی و شاید چند تائی دیگر، بنده - مثل استاد فقیدم آیت‌الله محمدتقی جعفری تبریزی (قدس سره) - به‌دلایل متعددی نسخه تصحیح و مقابله شده محمد رمضانی را برگزیده‌ام که فکر می‌کنم در حال حاضر، از لحاظ جامعیت، فهارس، توضیحات و غیره، هیچ نسخه دیگری به پای آن نمی‌رسد و احتمالاً در آینده قابل پیش‌بینی هم نخواهد رسید.

۳. برخلاف استاد فقیدم آقای جعفری (ره) که، تاجایی که من می‌دانم، هیچ شرح و تفسیر خاصی را دستمایه توضیح و تفسیر مثنوی خویش قرار نداده بودند بنده، باوجود در دست داشتن شروح استاد جعفری، بدیع‌الزمان فروزانفر/ دکتر شهیدی، کریم زمانی و غیره، تنها گاهگاهی از شرح پانزده جلدی انقروی (ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، انتشارات زرین، ۱۳۷۴) استفاده کرده‌ام که روا نیست دین خود را به صاحب اثر،

رسوخ‌الدین اسماعیل انقروی، و دوست بزرگوار خودم مترجم فاضل سرکار خانم دکتر ستارزاده اداء نمایم!

۴. البته که بنده دنبال احصاء و شرح و بسط آیات و احادیث مثنوی شریف، یعنی انجام کاری تفسیری و روایی، نبوده‌ام. چه این‌که اولاً این‌کار در تخصص بنده نیست، ثانیاً آن را پیش از من دیگران به نحو احسن انجام داده‌اند و ثالثاً، چنان‌که بعداً بیشتر توضیح خواهم داد، اصل سخن مولوی و حافظ و سنایی و عطار و همه عرفا و اولیای الهی سخن عشق است که باید بدان پرداخت. هرچندکه، چنان‌که در عذر تقصیر به پیشگاه عرفان و تصوف اسلامی (انتشارات مولی، ۱۳۹۲) آورده‌ام، در جای جای قرآن و حدیث و نهج‌البلاغه هم از این سخن‌ها کم نیست و اگر نیک بنگری حتی کربلا هم میدان عشق است و حسین هم سلطان عشق.

۵. اجازه بفرمایید همین‌جا چند سطر از ابیات دفتر سوم مثنوی در موضوع عشق نقل کنم که بیشتر از این نمی‌توانم جلوی خودم را بگیرم! چه خود این عزیز - صاحب کتاب شریف مثنوی - فرموده است:

این زمان جان دامنم برتافته است	بهری پیراهان یوسف یافته است
کز برای عهد صحبت سالها	بار گوشت‌رحی از آن ایام‌ها
اما آن ابیات:	

با دو عالم عشق را بیگانگی است	واندر آن هفتادودو دیوانگی است
سخت پنهانست و پیدا حیرتش	جان سلطانان جان در حسرتش
غیر هفتادو دو ملت کیش او	تخت شاهان تخت بندی پیش او
پس چه باشد عشق دریای عدم	درشکسته عقل را آن جا قدم

۶. همین‌جا می‌خواهم از همه سروران، دوستان، و شاگردان عزیزی که در خلال این ده - بیست سال با تداوم حضور مستمر خود در جلسات مثنوی، بنده را سر وجد آوردند و باعث شدند تا این بنده درس [عرفان] ناخوانده این حرفها را درباره مولوی و شمس و مثنوی بزنم تشکر کنم که از قدیم گفته‌اند «مستمع صاحب سخن را بر سر حرف آورد». والا بنده رحیم [کنایه از عبدالرحیم، نام کوچک بنده] عجمی - که یک روز هم درس مبادی العربیة و سیوطی نخوانده - کجا و پرداختن به قرآن و نهج‌البلاغه و

مثنوی کجا؟ بگذریم که: «این همه آوازاها از شه بود». چون که همه اخوان‌الصفاء و فقرای مهدوی را «گدایی درش، بخشیده تاج سروری».

۷. به زعم بنده هم، مثنوی معنوی نوعی تفسیر قرآن و حدیث به زبان شعر عرفانی است که در نوع خود در جهان اندیشه کم‌نظیر و بلکه بی‌نظیر است و این سخن درستی است که می‌فرماید: مثنوی او چو قرآن مدل / هادی بعضی و بعضی را مُضِل. از این رو، هرچند بعضی‌ها تلاش کرده‌اند تا تعداد آیات و احادیث مورد ارجاع مثنوی را احصاء کنند و تا اندازه‌ای هم موفق بوده‌اند (رجوع کنید به کتب ارزشمند آیات و احادیث مثنوی اقسام بدیع‌الزمان فروزانفر)، اما مهم‌تر از آن درک پیام عرفانی و طریقتی مولوی است که حتی صرف یک عمر برای آن کافی نیست، بخصوص مضامین بلند و فاخر دیوان شمس که حقیقتاً بحری بی‌پایان هستند. آری: بحرِیست بحر عشق که هیچ‌ش کناره نیست.

۸. چنانچه بپذیریم که مثنوی نیز از جنس قرآن و سخن استاد ازل از حلقوم جلال‌الدین بلخی است، لازم می‌آید این را هم بپذیریم که شرح این معانیات و مکاشفات و بل الهامات و حیانی هرچند بشری، ولو بشر متصل به وحی و خدا، هرگز به پایان نمی‌رسد و لاجرم هرکس به اندازه فهم و درک خود خوشه‌ای از این خرمن می‌چیند و این اوست که همانند انبیای الهی به قدر فهم ما سخن می‌گوید و همواره در حسرت فهم یک بُعدی فقهی - منطقی - کلامی - فلسفی و غیره ما است که هرکدام به نحوی از ظن خود یار او شده و صد البته که هرگز هم به همه اسرار درونی او واقف نشده‌ایم.

۹. اضافه کنم آنهایی هم که با استفاده از ابزار عقل و حس و وهم تا حدودی با مباحث و الفاظ عرفان نظری آشنا هستند و گاهی در این حوزه‌ها خوب سخنرانی می‌کنند و مقاله و کتاب می‌نویسند، یا در رادیو - تلویزیون ظاهر می‌شوند، وقتی به وادی عرفان عملی می‌رسند حسابی کمیت‌شان لنگ است و حرف‌های عجیب و غریبی می‌زنند و سخنانی بعضاً بی‌پایه می‌گویند! از بسط تجربه نبوی به امثال خودشان سخن به میان می‌آورند! یا این‌که می‌گویند اگر عارفی، لابد مثل خودشان و به اندازه ایشان! فلسفه نداند باید او را در اصطبل بست و از این قبیل خزعبلات! به گمان من اینها همه از آن روست که اینان در عمر خود هرگز با یک درویش و عارف حقیقی برخورد